

## برنامه‌ی درخواست‌های انتقالی در کشورهای فاشیستی

از زمانی که استراتژی پردازان کمینترن اعلام کردند که پیروزی هیتلر تنها قدمی است به سوی پیروزی تلمان، تا به امروز، خیلی چیزها عوض شده است.<sup>۱</sup> اکنون بیش از پنج سال است که تلمان در زندان هیتلر به سر می‌برد. بیش از شانزده سال است که موسولینی ایتالیا را زنجیری فاشیزم کرده است.<sup>۲</sup> در طول این مدت احزاب بین‌الملل‌های دوم و سوم نه تنها قادر به هدایت نهضتی توده‌ای نشده‌اند، بلکه حتی نتوانسته‌اند یک سازمان جدی غیرقانونی به وجود آورند، سازمانی که حتی تا حدی قابل مقایسه با احزاب انقلابی روسیه در دوران تزاریزم باشد.

اشاره به قدرت ایدئولوژی فاشیستی هیچ‌گونه دلیلی برای توضیح این شکست‌ها فراهم نمی‌کند. (در اصل، موسولینی هرگز هیچ ایدئولوژی ارائه

---

<sup>۱</sup> - ارنست تلمان Ernst Thaelmann رهبر حزب کمونیست آلمان بود که سیاست فاجعه‌آور کرملین را از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳ در آلمان طابق النعل اجرا کرد. در نتیجه‌ی این سیاست کمونیست‌ها از بسیج کارگران آلمان در جبهه‌ای واحد بر علیه نازی‌ها که در حال پیشروی بودند خودداری کردند و این به پیروزی هیتلر در سال ۱۹۳۳ انجامید. تلمان در سال ۱۹۳۳ توسط نازی‌ها دست‌گیر شد و در اردوگاه زندانیان جان سپرد.

<sup>۲</sup> - بنیتو موسولینی Benito Mosolini، بانی فاشیزم در ایتالیا، حیات سیاسی خود را به عنوان یک سوسیالیست چپ آغاز کرد و در طول جنگ جهانی اول به یک شوونیست بدل گردید. موسولینی در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ به کمک اربابان سرمایه به قدرت رسید. او در ۱۹۴۵ در حال فرار کشته شد.

نداد). "ایدنولوژی" هیتلر هرگز به طور جدی در کارگران نگرفت. آن اقتدار از مردم که زمانی سرمست فاشیزم بودند، یعنی عمدتاً طبقات متوسط، به حد کافی وقت آن را داشته اند که مستی از سرشان به پرد. این حقیقت که اپوزیسیون تا حدی محسوس، محدود به محافل کلیسای پروتستان و کاتولیک است، از طریق قدرت نظریه های نیمه هذیانی و نیمه شیادانه مربوط به "نژاد" و "خون" قابل توضیح نیست، بلکه از طریق سقوط وحشت ناک ایدنولوژی های دموکراسی، سوسیال دموکراسی، و کمینترن قابل توضیح است.

پس از قتل عام کمون پاریس، سیطره ی ارتجاع ظلمانی به مدتی قریب به هشت سال ادامه یافت. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز، توده های زحمت کش تقریباً به همان مدت زمان در رخوت به سر بردند.<sup>۳</sup> ولی در هر دو مورد، این پدیده ای بود تنها ناشی از شکست جسمانی، که رابطه ی نیروها به وجودش آورده بود. به علاوه در روسیه این پدیده مربوط به پرولتاریائی تقریباً نوپا بود. جناح بلشویک در آن زمان حتی سومین سالگرد تولد خود را جشن نگرفته بود. در آلمان، جایی که در آن رهبری برعهده ی احزاب نیرومند، یکی هفتاد ساله، و دیگری تقریباً پانزده ساله بود، اوضاع کاملاً فرق می کند. این احزاب هر دو، با میلیون ها رأی دهنده در پشت سرشان، پیش از زورآزمایی از نظر اخلاقی فلج بودند و بدون نبرد تسلیم شدند. تاریخ فاجعه ای مشابه را به یاد ندارد. پرولتاریای آلمان را دشمن در جنگ، تارومار نکرد. جبن، پستی، و بدعهدی احزاب خود پرولتاریا آن را پایمال کرد. مایه ی

<sup>۳</sup> - کمون پاریس اولین نمونه ی حکومت کارگری بود که از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۲۸ مه همان سال، به مدت ۷۲ روز، بر سر قدرت بود و سپس طی جنگ های متعدد خونین سقوط کرد.

چندان شگفتی نیست که این پرولتاریا ایمان خود را به هر آن چه که عادتاً بدان به مدت قریب سه نسل اعتقاد داشت، از دست هشته باشد. پیروزی هیتلر به نوبه ی خود موقعیت موسولینی را مستحکم تر کرد.

بی ثمر ماندن پر درنگ کار انقلابی در اسپانیا و آلمان چیزی جز پاداش سیاست های جنایت بار سوسیال دموکراسی و کمینترن نیست. کار غیرقانونی نه تنها به هم دردی توده ها، بلکه به شوروشوق آگاهانه افشار پیش رفته آن نیاز دارد. و مگر امکان آن هست که به سازمان های ورشکسته تاریخی شوروشوق نشان داد؟ اکثریت آنانی که به عنوان رهبران مهاجر قد علم می کنند، یا آدم هائی هستند تا مغز استخوان نومید، یا مأمور کرملین و گ.پ.ا.، و یا این که وزرای سابق سوسیال دموکراتی هستند، دل خوش کرده به این که کارگران به وسیله ی نوعی معجزه آنان را بر سر مناصب از دست رفته شان باز خواهند گرداند.<sup>۴</sup> آیا امکان آن هست که آدم حتی برای لحظه ای این آقایان محترم را در نقش رهبران آینده انقلاب "ضدفاشیستی" مجسم کند؟

و حوادث صحنه ی جهانی - خرد و داغون شدن کارگران اطریش، شکست انقلاب اسپانیا، انحطاط دولت شوروی - قادر نیست که به خیزش انقلابی در ایتالیا و آلمان کمک کند. از آن جا که کارگران آلمان و ایتالیا برای کسب اطلاعات سیاسی، بیشتر بر رادیو متکی هستند، با اطمینان خاطر می توان گفت که ایستگاه رادیو مسکو که دروغ های ترمیدوری را به سفاهت و

---

<sup>۴</sup> - گ.پ.ا. و GPU سازمان پلیس مخفی شوروی است که در مواقع مختلف به نام های چکا، Cheka، NEVD، MVD، KGB، معروف بوده است. این سازمان علاوه بر فعالیت در داخل شوروی، به مأموریت هائی از قبیل قصد جان و دزدیدن مخالفین استالین و استالینیزم در سایر کشورها دست می زد.

گستاخی در می آیمزد در نوید ساختن کارگران کشورهای توتالیتیر قوی ترین عامل به شمار می آید. از این نقطه نظر نیز، مثل سایر جنبه ها، استالین فقط به عنوان دستیار گوبلز عمل می کند.<sup>۵</sup>

در عین حال تخصصات طبقاتی که منجر به پیروزی فاشیزم شد، از آن جا که در زمان سلطه ی فاشیزم نیز جریان دارد، به تدریج فاشیزم را به خطر می اندازد. توده ها بیش از پیش ناراضی هستند. صدها و هزاران نفر از کارگران از خود گذشته، به رغم همه چیز، به کار انقلابی زیرزمینی خود ادامه می دهند. نسلی جدید که مستقیماً شکست سنت های قدیمی و امید های بلند را تجربه نکرده، به پا خواسته است. تدارک ذره به ذره ی انقلاب پرولتاریائی، ناگزیر، زیر سنگ قبر سنگین توتالیتیر به جریان خود ادامه می دهد. لکن برای آن که نیروی پنهان به صورت قیام آشکارا زبانه بکشد، لازم است که پیشتاز پرولتاریا چشم اندازه های جدید، برنامه ی جدید، و پرچمی عاری از شانبه ننگ پیدا کند.

مانع اصلی در همین جا نهفته است. انتخاب برنامه ی جدید برای کارگران کشورهای فاشیستی فوق العاده دشوار است. برنامه را تجربه تأیید می کند. و این دقیقاً تجربه در نهضت های توده ای است که در کشورهای استبداد توتالیتیری کم یافت می شود. احتمال بسیار هست که موفقیت اصیل پرولتاریائی در یکی از کشورهای "دموکراتیک" برای محرک واقع شدن در راه نهضت انقلابی در حوزه ی فاشیستی لازم باشد. چنین نتیجه ای از طریق فاجعه ای مالی یا نظامی نیز امکان پذیر است. در حال حاضر این یک ضرورت حتمی

<sup>۵</sup> - ژوزف بل گوبلز Joseph Paul Goebbels مؤسس و سردبیر روزنامه در آنگریف Der Angriff نازی ها بود. او بعد از پیروزی نازی ها در سال ۱۹۳۳ وزیر تبلیغات نازی ها شد.

است که کار عمدتاً تبلیغاتی و مقدماتی که فقط در آینده نتایج بزرگی به بار خواهد آورد، صورت به گیرد. یک چیز را حتی در این لحظه می توان با ایمان گفت: موج انقلابی در کشورهای فاشیست، یک بار که سر بر کشید، فوراً، بدل به حرکتی عظیم خواهد شد، و تحت هیچ شرایطی به تجربه ی احیای نوعی جسد ویمار اکتفا نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

از این لحظه به بعد است که یک جدائی مسالمت ناپذیر بین بین الملل چهارم و احزاب قدیمی که پس از ورشکسته گی هنوز به زندگی خود ادامه می دهند، آغاز می شود. جبهه ی مردم مهاجر بدخیم ترین و بدعهدترین نوع ممکن جبهه های مردم است. در اصل، این جبهه ی مردم نمایانگر آرزویی است عقیم، برای ائتلاف با یک بورژوازی لیبرال خیالی. اگر این جبهه با موفقیت رو به رو شده بود، فقط راه را برای سلسله شکست های جدید از نوع اسپانیایی اش، برای پرولتاریا فراهم می کرد. به همین دلیل افساء بی رحمانه ی نظریه و عمل جبهه ی مردم نخستین شرط مبارزه انقلابی علیه فاشیزم است.

البته این به معنای آن نیست که بین الملل چهارم شعارهای دموکراتیک را به عنوان وسیله بسیج توده ها علیه فاشیزم رد می کند. بلکه برعکس، چنین شعارهای در بعضی مواقع می توانند نقش مهمی بازی کنند. لکن فرمول های دموکراسی ( آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل اتحادیه، و غیره) از نظر ما در نهضت مستقل کارگری فقط شعارهائی اتفاقی یا گذرا هستند، و نه حلقه ی داری دموکراتیک که به وسیله ی مأموران بورژوازی (اسپانیا!) به دور گردن

<sup>۱</sup> - ویمار Weimar شهر کوچکی بود که در آن اولین حکومت جمهوری آلمان در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید. این جمهوری تا به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ دوام داشت.

پرولتاریا انداخته شده باشد. همین که نهضت صبغه ای توده ای به خود گرفت، شعارهای دموکراتیک با شعارهای انتقالی ممزوج خواهد شد. می توان تصور کرد که پیش از آن که تک حرفه بازان سیاسی سابق از کنار دفتر دستک خود به طرف تشکیل اتحادیه های کارگری خیز بردارند، کمیته های کارخانه تشکیل خواهد شد. و نیز پیش از آن که مجلس مؤسسان جدید در ویمار تشکیل شود، شوراها سراسر آلمان را فرا خواهند گرفت. این در مورد ایتالیا و بقیه ی کشورهای توتالیتیر و نیمه توتالیتیر نیز صادق است.

فاشیزم این کشورها را در سببیت سیاسی غرقه کرد. لکن ساخت اجتماعی آنان را تغییر نداد. فاشیزم وسیله ای است در دست سرمایه ی مالی، و نه مالکان فنودال. یک برنامه ی انقلابی باید خود را براساس دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی، که در مورد کشورهای فاشیست نیز لازمه ای حتمی است، مبتنی سازد، و نه براساس روان شناسی ورشکسته گان وحشت زده. بین الملل چهارم با انزجار تمام دست رد می زند بر سینه ی این بالماسکه ی سیاسی که استالینیست ها، این قهرمانان سابق "دوره سوم" را مجبور کرد که به ترتیب در نقاب کاتولیک ها، پروتستان ها، یهودیان، ناسیونالیست های آلمانی، و لیبرال ها ظاهر شوند- تنها برای آن که چهره ی خود را پنهان نگه دارند.<sup>۷</sup> بین الملل چهارم همیشه و در همه جا در زیر پرچم خود ظاهر

<sup>۷</sup> - "دوره ی سوم" مطابق فرمولی که در سال ۱۹۲۸ توسط استالینیست ها اعلام گردید، آخرین دوره ی عمر سرمایه داری بود- دورانی که سرمایه داری بی درنگ سقوط می کرد و جای خود را به شوراها می داد. به این خاطر سیاست های ماوراء چپی، ماجراجویی، سیاست فرقه گرایی، تشکیل اتحادیه های "سرخ"، و مخالفت با سیاست جبهه ی واحد تاکتیک های کمینترن را در طول شش سال بعد تشکیل داد. در سال ۱۹۳۴ سیاست "دوره ی سوم" کنار گذاشته شد و به جای آن سیاست جبهه ی ائتلافی اتخاذ گردید (۳۹-۱۹۳۵) ولی این دوره دیگر شماره گذاری نشد. طبق فرمول استالینیست ها، "دوره ی اول" (۲۴-۱۹۱۷) دوران بحران سرمایه داری و طغیان انقلابی، و "دوره ی دوم" (۲۸-۱۹۲۵) دوران ثبات سرمایه داری بود.

می شود. بین الملل چهارم برنامه ی خود را آشکارا به پرولتاریای کشورهای فاشیستی پیشنهاد می کند. کارگران پیش رفته سراسر جهان به این زودی با استواری متقاعد شده اند که سرنگون کردن موسولینی، هیتلر، و مأموران و مقلدان آنان تنها تحت رهبری بین الملل چهارم صورت خواهد گرفت.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲

---

این طبقه بندی غیرعلمی به عنوان سرپوشی برای توجیه زیگزاگ های سیاسی استالین به کار گرفته شد.